

تأملی بر دیه اعضای داخلی بدن و رویکرد فقهای امامیه در مواجهه با آن

دکتر محمد فردوسی پور (نویسنده مسئول)

مدرس گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران

m.h.mohamad6334@gmail.com

دکتر حسین احمدی

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

در شریعت اسلامی برای جبران خسارت ناشی از جنایات وارد آمده به بدن آدمی یا کیفر جنایتکار، راهکارهایی چون دیه و آرش در نظر گرفته شده است. در مورد وارد آمدن جنایت بر اعضای داخلی بدن آدمی، دلیل خاصی را نمی‌توان یافت که موارد دیه در مورد این اعضا را مشخص کرده باشد. تنها در دهه‌های اخیر، این مسأله مورد توجه قرار گرفته است اما حکم واحدی درباره آن در نگاشته‌های فقه فتوایی و استدلالی به چشم نمی‌خورد. این پژوهش با عنایت به تفاوت دیدگاه‌ها در این موضوع، با بهره از منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی به دنبال دریافت حکم مسأله است. برای این منظور، با بررسی دیدگاه‌های فقیهان در این باره سه نظریه به شکل ذیل به دست آمد: ۱) وجوب پرداخت دیه؛ ۲) وجوب پرداخت آرش و ۳) ثبوت دیه در مورد اعضای ریسه و آرش نسبت به سایر اعضا. گرچه این دیدگاه‌ها بیشتر جنبه فتوایی داشته و مستند به ادله لفظی یا لبی قرار نگرفته‌اند، اما سعی گردید دلایل ادعایی و احتمالی هر یک از سه دیدگاه به درستی تبیین گردند. پس از بررسی و نقد هر سه دیدگاه، دستاورد پژوهش آن است که جنایت بر اعضای داخلی به سه دلیل ذیل سبب ثبوت دیه خواهد بود: فراگیر بودن قاعده دیه اعضای زوج و فرد نسبت به تمامی اعضا جسم آدمی، توجه به کارایی عضو برای ثبوت دیه و محاسبه پذیر بودن کارکرد اعضا در عصر کنونی.

به نحو سلب کارکرد آنها به نحو تام، سبب وجوب دیه بر اساس قاعده «دیه اعضای زوج و فرد» خواهد بود.

کلید واژگان: دیه، آرش، عضو داخلی، قاعده عامه پرداخت دیه، انصراف.

۱. مقدمه و طرح مسأله

پروردگار متعال در ترسیم هدف شرایع آسمانی به ویژه شریعت اسلام به رعایت مصالح بندگان در معاش و معاد توجه ویژه ای نموده است. در این میان از مهم ترین مصالح بندگان که شریعت برای رعایت و حفظ آن تاکید داشته است، حفظ نفس و جلوگیری از تفویت آن است. خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا؛ و هرگز نفس محترمی که خدا قتلش را حرام کرده مکشید مگر آنکه به حکم حق مستحق قتل شود، و کسی که خوش به مظلومی و ناحق ریخته شود ما به ولی او حکومت و تسلط (بر قاتل) دادیم پس (در مقام انتقام) آن ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود».^۱ بر این اساس، فقیهان مسلمان، حفظ نفس را یکی از ضروریات خمس و در شمار اهداف عالی شریعت برشمرده اند.^۲

از دیگر سو، درگیری و نزاع در روابط آدمیان تاریخچه ای به درازای خلقت نخستین آدمیان دارد. در اثر درگیری های عامدانه یا ناخواسته، هر یک از طرفین دعوا دچار آسیب های مالی، جانی یا آبرویی می گردند. خسارتهای جانی خود به دو گونه آسیب های منجر به سلب حیات و آسیب های زیان رسان به اعضاء تقسیم می شوند. در مکاتب حقوقی گوناگون و حتی جوامع اولیه برای تأمین خسارتهای مادی ناشی از این آسیب ها، عقوبت های مالی در نظر گرفته شده است. در قانون حمورابی، روم باستان، و ایران باستان، پرداخت وجهی برای تأمین این خسارتهای به عنوان راهکاری اختیاری در کنار وارد آوردن آسیبی مشابه به جانی تعیین شده است.^۳ در نظام حقوقی شبه جزیره عربستان نیز قوانینی با عنوان دیه برای عقوبت جنایت بر اعضاء در نظر گرفته شده بود تا جایکه عبارت «كَانَتِ الدِّيَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ» از شماری از اصحاب اجماع نقل شده است.^۴ با نگاهی به تاریخ عرب پیش از اسلام و قوانین اسلامی می توان دریافت که قوانین مربوط به دیه با تصحیحاتی توسط رسول خدا (ص) امضاء شده اند.

احکام کیفری اسلامی که از جنبه پیشگیرانه به حفظ نفس یا عضو از هلاکت توجه داشته است، احکام مربوط به قصاص، دیات و ارش جنایات است. عمل به این احکام، موجب صیانت از نفس بوده و عمل نکردن به آنها موجب هلاکت نفس خواهد بود. از این رو لازم است احکامی که در راستای حمایت از نفس انسان تشریع شده اند مورد توجه ویژه قرار گیرند و مطابق با مقتضیات زمان تعدیل شوند.

یکی از اهداف و حکمتهای تشریع دیه، جبران خسارت و زیان وارده به خانواده ی مقتول و جلوگیری از کینه و نفرت و دشمنی احتمالی و حفظ خون انسان ها از پایمال شدن است. در آیات و روایات نیز در مورد اصل دیه قوانین کلی بیان شده است و در مورد جنایت بر

۱. اسراء: ۳۳.

۲. میرزای قمی، قوانین المحکمه، ۲/۳۰۸؛ کاشف الغطاء، مصادر الحكم الشرعی، ۱/۱۱۱؛ سبحانی، اصول الفقه المقارن فیما لا نص فیه، ۳۵۳.

۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک: بنجوردی، سید محمد، مجموعه مقالات فقهی، حقوقی، ۴۶۶-۴۶۸.

۴. کلینی، الکافی، ۳/۱۱۴.

اعضای ظاهری، احکام موردی مشخصی وجود دارد. بر این اساس، فقهای مذاهب اسلامی در مورد تعلق دیه به اعضای ظاهری و خارجی مانند دست، پا، بینی، گوش و... تقریباً اتفاق نظر دارند و این موضوع را در تألیفات فقهی خود در باب دیه مورد بررسی قرار داده‌اند. اما در مورد اعضای داخلی، ادله‌ای که به طور ویژه بیانگر حکم هر کدام از اعضا و تاثیر کیفیت جنایت بر آنها بر میزان دیه، یافت نمی‌شود. هرچند فقیهان چه در صدر اسلام و چه در دوره‌های متاخر مواردی را بیان کرده‌اند؛ ولی این مهم در قوانین موضوعه از جایگاه بالاتری برخوردار است و در فقه کمتر بدان توجه شده است. تا جاییکه در کتب فقهی وجه تمایز اعضای ظاهری با اعضای داخلی از لحاظ تعلق یا عدم تعلق دیه به طور واضح روشن نشده است. این پژوهش با درک این کاستی به روش توصیفی - تحلیلی و با بهره از منابع کتابخانه‌ای به دنبال یافتن حکم میزان عقوبت مالی برای جنایت بر اعضا داخلی است. برای دست یافتن به پاسخ این پرسش، سه دیدگاه عمومی درباره جنایت بر اعضا داخلی بدن انسان تقریر شده. کوشش شده تا ادله ادعایی و احتمالی هر یک از سه دیدگاه به درستی تبیین و بررسی گردد. پس از اثبات ناکارآمد بودن دلایل دو دیدگاه ثبوت ارش و ثبوت انحصاری دیه در اعضا ریسه، کوشش شده تا دیدگاه ثبوت دیه برای اعضا داخلی با بهره از قاعده «اعضاء زوج و فرد» با دلایل نوینی تقریر گردد.

به نظر می‌رسد عدم پرداختن فقیهان به حکم جنایت بر اعضا داخلی، به علل مختلفی بستگی داشته که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

الف) در آن زمان، جنایت بر اعضای داخلی که منجر به از بین رفتن کامل منفعت عضو یا جدا شدن آن شود، به ندرت روی می‌داد به دلیل سادگی وسایل نقلیه و کم بودن حوادث مرتبط با آن و عدم وجود مواد شیمیایی یا مواد تشعشعی که منجر به تلف شدن این اعضا شود.

ب) در آن زمان، به دلیل ضعف امکانات پزشکی، در صورت از بین رفتن این اعضا، احتمال مرگ مجنی علیه زیاد بود در نتیجه دیه‌ی نفس واجب می‌شد.

ج) حتی اگر تقویت یک عضو داخلی، منجر به مرگ مجنی علیه نمی‌شد، امکانات پزشکی آن زمان، این امکان را به آن‌ها نمی‌داد تا به شکل قاطع، نوع و میزان جنایت بر آن عضو را مشخص کنند تا در نتیجه برای آن دیه تعیین کنند

اما امروزه با توجه به پیشرفت‌های چشمگیر علم پزشکی، امکان شناسایی دقیق این اعضا و میزان کارکرد و نقش آن‌ها در حفظ حیات انسان فراهم شده است؛ در نتیجه این ضرورت ایجاد می‌شود که به صورت دقیق‌تر و موشکافانه، جنایات وارده نسبت به این اعضا مورد بررسی واقع شود و حکمی که به موازین و اصول شرع و مقاصد شریعت نزدیکتر است، برای این اعضا صادر گردد؛ به ویژه که شیوه‌ی زندگی انسان تغییر کرده و جنایت بر این اعضا بیشتر روی می‌دهد. بر مبنای آنچه گفته شد، در پژوهش پیش روی، در پی پاسخگویی به پرسشهای از این قبیل هستیم که وجوه افتراق عضوداخلی با عضو خارجی کدام است؟ آیا قیاس عضو داخلی بر عضو خارجی صحیح است؟ نظر حقوقدانان اسلامی و رویکرد فقها نسبت به دیه‌ی اعضای داخلی به چه صورت است؟ روش انجام شده در این تحقیق، تحلیلی - توصیفی و استنادات آن به منابع کتابخانه‌ای است؛ بدین صورت که اطلاعات لازم از قرآن، سنت، منابع معتبر فقهی، اصول فقه و قوانین جمع آوری شده و پس از بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌ها، حکم فقهی بیان شده است.

فقیهان متقدم و دوره‌های میانی در نگاشته‌های فتوایی و استدلالی خویش، مباحث مربوط به دیه را بیشتر به دیات اعضای ظاهری و یا حداکثر بیان دیات منافع متمرکز ساخته‌اند. بحث دیه اعضای داخلی یکی از مسائلی است که معاصران بدان توجه بیشتری نشان داده‌اند. گرچه نوعاً پژوهش مستقلی در این باب وجود ندارد و دیدگاه فقیهان بیشتر جنبه فتوا یا پاسخ به استفتائات مقلدان یا نهادهای قضایی دارد. حتی نگاشته‌های فقه استدلالی معاصران مانند «احکام ادیات» (۱۴۰۸) نگاشته رضا مدنی کاشانی، «احکام الدیات فی الشریعه الاسلامیه الغراء» (۱۳۹۲) نوشته جعفر سبحانی و «کتاب دیات» (۱۳۹۹) به کوشش سید عبدالهادی مرتضوی سخنی از دیه اعضای داخلی به نحو استدلالی به میان نیاورده‌اند. تنها ابوالقاسم گرجی در کتاب دیات (۱۳۸۰) اشاره‌ای اجمالی به عدم استقرار دیه مقدر به اعضای داخلی نموده است.

حسب جستجوی نگارندگان، چهار مقاله ذیل موضوع را از منظر استدلالی مورد توجه قرار داده‌اند:

احمد حاجی ده آبادی در مقاله «قاعده دیه اعضاء در فقه امامیه و اهل سنت» (۱۳۸۳) تلاش خود را به تبیین مستندات دیه قاعده اعضای زوج و فرد در میان فریقین و تحلیل مفاد ادله قرار داده است. در بخش کوتاهی نیز، جنایت بر اعضاء داخلی را مستوجب ارش دانسته است.

در مقاله «قاعده دیه اعضاء فرد و زوج در فقه امامیه و اهل سنت» (۱۳۹۸) به کوشش عارف حمد اللہی و محسن جهانگیری نیز بر تحلیل مستندات قاعده پیش گفته در میان فریقین توجه شده است. در این مقاله افزون بر بررسی ادله روایی شیعه به تبیین و بررسی قیاس مستنبط العله اهل سنت در تفویت منافع یا جمال عضو ظاهری پرداخته شده است. اما درباره اعضاء داخلی سخنی به میان نیامده است. کامران محمودیان اصفهانی و همکاران در مقاله «جستاری در باب جنایت بر اعضاء داخلی؛ بازخوانی انتقادی نظریه دیه معین» (۱۳۹۶) کوشیده‌اند تا ثابت کنند که نمی‌توان به اطلاق روایات بیانگر حکم دیه، برای اعضاء داخلی تمسک نمود. پیشینه تلاش این مقاله تمسک به آراء قضات در محاکم جزایی برای اثبات انصراف روایات عامه بیانگر دیه، به اعضاء داخلی است. نویسندگان این روش را تمسک به سیره عقلاء در حل مساله مستحده مورد اشاره دانسته‌اند.^۱ حال آنکه استناد قضات به روایات مورد نظر برای کشف حکم مساله مورد تردید جدی است. بلکه به نظر می‌رسد نوع قضات در مواردی که ضابطه روشن حقوقی یا فقهی وجود ندارد به قدر متیقن اکتفا کرده و ارش را پذیرفته‌اند. از دیگر سو، استناد قضات را نمی‌توان دلیل مستقلی در عرض ادله دیگر و یا حتی دست‌مایه‌ای برای فهم روایات قرار داد. به نظر می‌رسد نتیجه این مقاله با ضوابط و قواعد استظهار از روایات بر مبنای دانش اصول فقه، موافقت تام ندارد.

در مقاله «دیه طحال: نقدی بر رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور» (۱۳۹۴) به قلم روح اله اکرمی کوشیده است تا به بررسی دیدگاه فقیهان فریقین درباره موضوع دیه طحال پرداخته شود. پیشینه تمرکز این مقاله بر داوری درباره جریان قیاس توسط فقیهان عامه برای اثبات

۱. محمودیان اصفهانی و همکاران، «جستاری در باب جنایت بر اعضاء داخلی؛ بازخوانی انتقادی نظریه دیه معین»، ۱۳.

حکم و نیز تحلیل حقوق موضوعه و رویه قضایی ایران اختصاص دارد و رویکرد فقیهان شیعی درباره مساله عمومی دیه اعضای داخلی به اجمال بررسی شده است.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که ادله ادعایی و احتمالی درباره سه نظریه استحقاق دیه برای جنایت بر اعضا، استحقاق ارش برای جنایت بر اعضا و تفصیل میان اعضا رییسه و غیر آن را به درستی تبیین نموده است. هم چنین از منظر روشی، نتیجه به دست آمده به تقویت ادله نظریه اول پرداخته و نتیجه‌ای که به دست آورده با نتایج پژوهش‌های پیش گفته متفاوت است. ارائه دلایل جدید برای اثبات نظریه استحقاق دیه برای اعضای داخلی نیز از نوآوری‌های این پژوهش ارزیابی می‌شود.

۳. مفاهیم پر کاربرد در پژوهش

شناسایی مفاهیم عمده در یک پژوهش، امری است که ممکن است در بدو نظر واجد اهمیت چندانی نباشد؛ اما تأکید نگارنده بر مفهوم شناسی، نه صرفاً به منظور گردآوری برخی مفاهیم آشنا و در دسترس، بلکه گذر به یک مفهوم شناسی کاربردی است. فقهاء و به تبع آن حقوقدانان، علاوه بر لفظ دیه، الفاظ دیگری را نیز برای بیان مال واجب با تعدی بر بدن انسان استعمال کرده‌اند. از جمله‌ی این الفاظ، ارش و حکومت است. پس باید معنای این الفاظ روشن شود تا میزان ارتباط هریک از آن‌ها با دیه مشخص گردد. در این بخش به تبیین چهار مفهوم دیه، ارش، حکومت و عضو داخلی پرداخته می‌شود.

۳-۱. دیه

«دیه» از لحاظ لغوی، مصدر «وَدَى الْقَاتِلُ الْقَتِيلَ» و از ریشه‌ی «وَدَى» گرفته شده است. فاء الفعل آن یعنی حرف «و» حذف شده و به جای آن، حرف «ة» نهاده شده است. هرگاه گفته شود: «وَدَى الْقَاتِلُ الْقَتِيلَ»؛ یعنی قاتل، خون بهای مقتول را به صاحب خون پرداخت کرد. همچنین هرگاه گفته شود: «اتَدَى وَلِيُّ الْقَتِيلِ»؛ یعنی ولی دم به دیه راضی شد و از خون قاتل درگذشت.^۱ بنابراین دیه از لحاظ لغوی، مالی است که به عنوان بدل نفس مقتول، به ولی دم پرداخت می‌شود. از لحاظ فقهی، تعریفی که فقهای امامیه برای دیه برگزیده‌اند، اینگونه است که «دیه، عبارت از مالی است که به خاطر جنایت بر انسان آزاده در نفس یا کمتر از آن واجب می‌شود؛ خواه مقدار معینی برای آن باشد یا نباشد؛ هرچند که دیه را معمولاً در مورد اول به کار می‌برند و در مورد دوم، اصطلاح ارش و حکومت را استعمال می‌کنند».^۲ همچنین در «مبانی تکملة المنهاج» در تعریفی نسبتاً مشابه اینگونه آمده است: «به مال مفروض در جنایت بر نفس یا عضو یا جرح یا مانند آن، دیه گویند».^۳ از منظر حقوقی، دیه، یکی از مجازاتهای مصرّح در قانون مجازات اسلامی است.^۴ در ماده‌ی ۱۷ این قانون، دیه

۱. فیومی، مصباح المنیر، ۲/ ۶۵۴.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ۲/ ۵۳؛ طباطبایی کربلایی، ریاض المسائل، ۱۴/ ۱۷۳.

۳. خویی، مبانی تکملة المنهاج، ۲/ ۱۸۶.

۴. ماده ۱ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ مقرر می‌دارد: «قانون مجازات اسلامی مشتمل بر جرایم و مجازات‌های حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، اقدامات تأمینی و تربیتی، شرایط و موانع مسؤولیت کیفری و قواعد حاکم بر آن‌ها است».

چنین تعریف شده است: «دیه اعم از مقدر و غیر مقدر، مالی است که در شرع مقدس برای ایراد جنایت غیر عمدی بر نفس، اعضا و منافع و یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد، به موجب قانون مقرر می‌شود». این ماده دیه را به دو نوع مقدر و غیر مقدر تقسیم کرده است و در همین قانون، هر دو نوع آن در دو ماده مجزا، تعریف شده است.

در مورد ماهیت دیه سه دیدگاه عمومی وجود دارد. برخی از فقیهان بر این باورند که دیه جبران خسارت است.^۱ بنا بر دیدگاهی دیگر، دیه مسئولیت کیفری برای جانی است. در نظریه دیگری، دیه دارای هر دو بعد کیفری و مدنی است.^۲ برخی نیز بر این باورند که دیه نوعاً جنبه جبرانی دارد و در همه موارد جنبه کیفری ندارد.^۳

با این حال ویژگی‌هایی در مورد دیه وجود دارد که ماهیت آن را به جبران خسارت و نقش آفرینی در قامت غرامت نزدیک ساخته است. برای نمونه، دیه با مرگ مجرم ساقط نمی‌شود و از این لحاظ نمی‌توان آن را صرفاً کیفر پنداشت. هم چنین دیه به مجنی علیه یا اولیای دم پرداخت می‌شود. این خصوصیت نیز سبب می‌شود تا دیه به عنوان مسئولیت کیفری صرف ارزیابی نشود. به نظر می‌رسد که دیه را می‌توان یکی از انواع مجازات‌های اسلامی مالی پنداشت که هم جنبه عقوبت مالی دارد و هم جنبه مسئولیت مدنی. از این نظر به تعزیرات که قابل تقسیم به عقوبت‌های بدنی، مالی و شخصیتی هستند^۴، مشابه خواهد بود.

ماده ۴۴۸ دیه‌ی مقدر را بدین شکل تعریف کرده است: «دیه‌ی مقدر، مال معینی است که در شرع مقدس به سبب جنایت غیر عمدی بر نفس، عضو یا منفعت یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد، مقرر شده است» و ماده ۴۴۹ در تعریف دیه‌ی غیر مقدر مقرر می‌دارد: «ارش، دیه غیر مقدر است که میزان آن در شرع تعیین نشده است و دادگاه با لحاظ نوع و کیفیت جنایت و تأثیر آن بر سلامت مجنی علیه و میزان خسارت وارده با در نظر گرفتن دیه مقدر و با جلب نظر کارشناس میزان آن را تعیین می‌کند. مقررات دیه مقدر در مورد ارش نیز جریان دارد؛ مگر اینکه در این قانون ترتیب دیگری مقرر شود».^۵

۲-۳. ارش و حکومت

«ارش» (با سکون راء) از ماده‌ی ارش گرفته شده^۶ و در اصل به معنای فساد است.^۷ به طور مثال، هرگاه گفته شود: «أَرَشَ بَيْنَ الْقَوْمِ تَأْرِيشًا» یعنی میان آن‌ها را به هم زدن و آن‌ها را به جان هم انداختن و بعدها در نقصان اعیان استعمال شده است، زیرا نقصان در اعیان به

۱. صانعی، استفتانات قضایی، ۲۵۵/۱-۲۵۶؛ مرعشی شوشتری، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ۱۸۹/۱.

۲. کاتوزیان، الزام‌های خارج از قرارداد ضمان قهری، ۶۵.

۳. منتظری، استفتانات، ۳۷.

۴. برای مطالعه بیشتر ر.ک: ابن فهد حلی، المذهب البارع، ۷۳/۵؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۴۱۱/۵؛ نجفی، جواهر الکلام، ۱۶۹/۴۲.

۵. زراعت، شرح قانون مجازات اسلامی، ۳۰/۱.

۶. گفته می‌شود اصل آن هرش است: «ممکن است اصل آن همزه و راء و شین باشد و برخی از اهل علم آن را فرع دانسته‌اند و گمان کرده‌اند که اصل آن هرش است و همزه عوض از هاء است. به نظر من نزدیک به هم هستند زیرا این دو حرف یعنی همزه و هاء به هم نزدیک‌اند، می‌گویند: إِيَّاكَ وَ هَيَّاكَ وَ أَرَقْتَ وَ هَرَقْتَ. هر کدام که باشد از باب آشوب انگیزی است».

۷. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۷۹/۱.

فساد در آن‌ها می‌انجامد.^۱ به طور کلی، در لغت عرب، معنایی که از واژه‌ی ارش بیان شده عبارتند از: دیه‌ی نفس، دیه‌ی جراحت، قیمت جراحت‌ها مانند زخم سر و صورت و امثال آن، رشوه، مابه‌التفاوت کالای سالم و معیوب، خصومت و اختلاف، آشوب انگیزی و طلب ارش. ابن سیده گفته است که ارش جراحات یعنی آنچه که مقدار معلوم ندارد.^۲ ارش همچنین بیشتر در معنای دیه‌ی جراحت - اعم از آن که میزان آن در شرع تعیین شده باشد یا تعیین نشده باشد - استعمال شده است و علت این‌که آن را ارش نامیده‌اند، این است که آن، از اسباب نزاع است.^۳ فقهاء لفظ ارش را بیشتر در مباحث مربوط به معاملات و جنایات آورده‌اند. درخصوص ارش در معاملات، فقهاء اتفاق نظر دارند که ارش، ما به التفاوت مبیع در دو حالت سالم بودن و معیوب بودن است؛ یعنی قیمت عیب ایجاد شده در مبیع.^۴ طریقه‌ی تعیین آن هم به این صورت است که مبیع بدون عیب، قیمت گذاری می‌شود، سپس همراه با عیب قیمت گذاری شده و ما به التفاوت آن در نظر گرفته می‌شود و نسبت آن به قیمت محاسبه می‌گردد و به نسبت آن، مشتری حق رجوع در ثمن را دارد.^۵ این ما به التفاوت، ارش یا ارش عیب نامیده می‌شود.

۳-۳. حکومت

«حکومة» اسم مصدر و از ماده «حکم» گرفته شده است. وقتی گفته می‌شود: «حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ بِحُكْمٍ حُكْمًا وَحُكُومَةً» یعنی درباره‌ی آن قضاوت کرد و حکم داد.^۶ از جمله معانی آن بازداشتن ظالم از ظلم است و به همین دلیل گفته‌اند: «حَكَمَةُ اللِّجَامِ» یعنی دهانه افسار؛ زیرا حیوان را باز می‌دارد.^۷ در اصطلاح فقهی، ارش جنایت مالی است که جانی در مقابل جنایتی که مرتکب شده به آسیب دیده می‌پردازد و مربوط به مواردی است که در آن دیه خاصی معین نشده است. ارش جنایت را حکومت نیز گویند.^۸ به دیگر سخن، جاهایی که دیه معینی در شرع ندارد، آنچه را حاکم شرع بعد از مقایسه تفاوت ارزش مورد مجروح و مصدوم با سالم و صحیح آن صلاح می‌داند تعیین می‌کند و آن را آرش و حکومت می‌گویند.^۹ یکی از لغت پژوهان نیز در تعلیق خود بر حدیث: «فِيأَرْشُ الْجَرَاحَاتِ الْحُكُومَةُ» می‌گوید: «معنای حکومت در ارش جراحاتی که دیه‌ی معلوم ندارند این است که بدن انسان زخمی می‌شود به نحوی که زشتی آن (جراحت) باقی بماند و عضو از بین نرود پس حاکم ارش آن جراحت را تعیین می‌کند».^{۱۰} برای تعیین ارش، جنایت را بر شخص برده‌ای

۱. فیومی، مصباح المنیر، ۱۲/۱؛

۲. ابن منظور، لسان العرب، ۶/۲۶۴-۲۶۳؛ زبیدی، تاج العروس، ۱۷/۶۳-۶۴؛ فیروز آبادی، قاموس المحيط، ۵۸۴ نجار و دیگران، معجم الوسیط، ۱۳.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ۶/۲۶۳؛ زبیدی، تاج العروس، ۱۷/۶۳؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۷۹/۱.

۴. ابن زهرة، غنیة النزوع، ۲۲۲؛ ابن قدامة، المغنی، ۴/۱۱۲؛ المرادوی، الإنصاف فی معرفة الرائج من الخلاف، ۴/۴۱۲؛ ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۴۱۲ / الشربینی،

مغنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج، ۲/۴۳۴؛ ابن رشد، بدایه المجتهد، ۳/۱۹۵.

۵. طباطبائی کربلایی، ریاض المسائل، ۸/۲۷۴؛ ابن قدامة، المغنی، ۴/۱۱۲.

۶. ابن منظور، لسان العرب، ۱۲/۱۴۰.

۷. ازهری، تهذیب اللغة، ۴/۶۹.

۸. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل البيت عليهم السلام، ۱/۳۸۳.

۹. منتظری، استفتانات، ۱/۲۷۶.

۱۰. ابن منظور، لسان العرب، ۱۲/۱۴۵.

مفروض، در نظر می‌گیرند و قیمت همان برده با وجود عیب، در نظر می‌گیرند، آنگاه تفاوت این دو قیمت را صورت کسری قرار می‌دهند که در مخرج آن، قیمت برده سالم قرار دارد. میزان به دست آمده نسبتی خواهد بود که آن را به کل دیه در نظر گرفته و به عنوان ارش قرار می‌دهند.^۱

۳-۳. عضو داخلی

«عضو» (با ضم و کسر عین) از ریشه‌ی «عَضَو» گرفته شده و بر تجزیه‌ی شیء دلالت دارد.^۲ «عَضَاهُ يَعْضُو عَضْوًا: إِذَا فَرَكَهُ»: یعنی آن چیز را جزء جزء کرد». لغویون متقدم، لفظ «عضو» را به این صورت معنی کرده‌اند: «الْعَضْوُ وَالْعِضْوُ: كُلُّ عَظْمٍ وَافِرٍ بِلَحْمِهِ^۳؛ هر استخوان بزرگی که مشتمل بر گوشت است» و جمع آن، اعضا است و برخی نیز گفته‌اند: «كُلُّ لَحْمٍ وَافِرٍ بِعَظْمِهِ^۴؛ هرگوشت زیادی که مشتمل بر استخوان است». اما لغویان معاصر، معنای اصطلاح عضو را وسعت داده‌اند و گفته‌اند: «جزئی از مجموع جسم مثل دست و پا و گوش و در حزب یا گروه و مانند آن مشترک است و جمع آن اعضا می‌باشد».^۵ همچنین در «معجم لغة الفقهاء» آمده: «عضو، جمع آن اعضا، جزئی است که در بدن عمل معینی را به طور مستقل انجام می‌دهد ... یکی از افراد وابسته به انجمن یا شرکت یا حزب یا هر نهاد اجتماعی».^۶

بنابر آنچه که لغویان متقدم در معنای عضو گفته‌اند، معنی عضو به آن دسته از اعضای بدن که متشکل از گوشت و استخوان هستند، مثل دست و پا و مانند آن محدود می‌شود و گویی که اطلاق لفظ «عضو» بر قلب یا طحال و یا چشم و زبان و امثال آن صحیح نمی‌باشد. این در حالی است که لغویون متقدم همچون متأخرین، در کتب لغت، در بیان معنی کلماتی چون طحال، چشم، زبان، مثانه، عضله و غیره به طور صریح به عضو بودن آن‌ها اشاره کرده‌اند؛ از جمله آمده: چشم بر عضوی دلالت دارد که به وسیله‌ی آن دیده می‌شود و نگاه می‌شود.^۷ عضله عضوی مرکب از عصب است.^۸ با توجه به استعمال اهل لغت و معانی که در زبان عربی از واژه‌ی عضو شده است، می‌توان گفت عضو از لحاظ لغوی، عبارت است از جزئی از جسم انسان که دارای کارکرد مستقلی است؛ خواه متشکل از گوشت و

^۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: نجفی، جواهر الکلام، ۱۲۶/۴۳.

^۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۳۴۷/۴.

^۳. زبیدی، تاج العروس، ۶۰/۳۹.

^۴. ابن منظور، لسان العرب، ۶۸/۱۵.

^۵. أبوالبقاء، کلیات، ۵۹۸.

^۶. نجار و دیگران، معجم الوسيط، ۶۰۷/۲.

^۷. قلنجی و قنیزی، معجم لغة الفقهاء، ۳۱۵.

^۸. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۹۹/۴.

^۹. سیوطی، معجم مقالید العلوم، ۱۸۲.

استخوان باشد یا نباشد. فقهاء اصطلاح عضو را در بسیاری از ابواب فقهی از جمله طهارت و نماز و جنایات و دیات بکار برده‌اند. از بررسی و تتبع موارد استعمال لفظ عضو نزد فقهاء این حقیقت فهمیده می‌شود که کسی به تعریف عضو تصریح نکرده است؛ اما با توجه به موارد استعمال آن می‌توان به این نتیجه رسید که استعمال آن‌ها به تعریف و استعمال علمای لغت نزدیک است؛ چرا که فقهاء لفظ عضو را بر اجزایی از بدن اطلاق کرده‌اند که استخوان ندارد؛ مثل زبان، چشم و لب؛ بلکه حتی در آن گوشت نیز نمی‌باشد مثل پلک.

فقهاء اصطلاح «عضو داخلی» یا «عضو باطنی» را در باب دیات (و سایر ابواب فقهی چون طهار و طلاق) بکار برده‌اند؛ اما همچون لفظ عضو آن را تعریف نکرده‌اند. آن‌ها اصطلاح عضو داخلی را بکار می‌برند و با اعضایی چون قلب، کبد، طحال و روده برای آن مثال می‌آورند. در مجموع، مقصود از عضو داخلی در پژوهش حاضر، هر عضوی است که در جوف - از حلق (بند گلو) تا انتهای کفل - قرار دارد و با تعریف لغویون از عضو و نیز اصطلاح پزشکان (از عضو) مطابقت داشته باشد که در این صورت، مصادیق عضو داخلی موارد زیر می‌باشد: قلب، کبد، طحال، روده‌ی کوچک و بزرگ، مری، نای، معده، کلیه، مثانه و رحم.

۴. حکم جنایت بر اعضای داخلی در رویکرد فقیهان

بحث جنایت بر اعضای داخلی در میان علمای متقدم امامیه مطرح نبوده است و در نصوص فقهی آن‌ها در باب دیات اعضاء، نصی در مورد چگونگی دیه‌ی عضو داخلی نمی‌توان یافت؛ بلکه تنها در سال‌های اخیر در میان بعضی علمای معاصر مورد توجه قرار گرفته است. سه دیدگاه در این زمینه وجود دارد: (۱) برخی معتقدند در اعضای داخلی بدن، دیه‌ی مقدر واجب می‌شود؛ (۲) عده‌ای معتقدند حکومت واجب می‌شود و (۳) برخی نیز میان اعضای داخلی قائل به تفصیل شده‌اند. سبب اختلاف نظر در میان امامیه، به شمول و عدم شمول یک قاعده فقهی (که در مورد دیه‌ی اعضای بدن انسان است) نسبت به اعضای داخلی باز می‌گردد.

۴-۱. قاعده عام بیانگر جنایت بر اعضاء

پیش از تبیین دیدگاه‌ها درباره موضوع مورد پژوهش، لازم می‌نماید که اصلی‌ترین دلایلی که در هر سه دیدگاه به آنها استناد شده است، تبیین شوند. این دلایل عبارتند از دو روایت معروف به صحیح‌ه عبدالله بن سنان و صحیح‌ه هشام بن سالم. تفاوت در نحوه استظهار از این روایت و اختلاف در فهم اطلاق یا تقیید از این روایات، سبب ایجاد اختلاف دیدگاه شده است. این دو روایت به شکل ذیل هستند:

- ثقة الاسلام کلینی به اسناد خویش در حدیث صحیحی^۱ از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که چنین فرمودند: «هر آنچه که در بدن مانند دستها و چشم‌ها دو تایی است، در (جراحت بر) یکی آن، نصف دیه است. پرسیدم دیه مردی که

^۱. سند این روایت به شکل ذیل گزارش شده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)....». علی بن ابراهیم با عناوینی چون ثقة، ثبت، معتمد و صحیح‌المذهب مدح شده است (نجاشی، رجال، ۲۰۶؛ علامه حلی، رجال، ۱۰۰)، پدر وی با نام ابراهیم بن هاشم، اولین منتشرکننده احادیث اهل بیت علیهم السلام در قم بوده و به سبب جلالت شأن بی‌نیاز از توثیق دانسته شده است (نمازی شاهرودی، مستدرکات علم الرجال، ۲۲۳/۱). از احمد بن محمد بن ابی نصر نیز با عناوینی چون ثقة، جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله یاد شده است (طوسی، رجال، ۳۳۲؛ علامه حلی، رجال، ۱۳). عبدالله بن سنان نیز با اوصافی چون ثقة و جلیل در کتابهای رجال متقدمان و متأخران یاد شده است (نجاشی، رجال، ۲۱۴؛ حسینی حلی، زبدة الاقوال، ۲۲۰). بر این اساس که تمامی راویان روایت، امامی، ممدوح و ثقة هستند، روایت را می‌توان در شمار ذوایات صحیح قرار داد.

چشمش کنده شود چه؟ امام فرمودند: نصف دیه. پرسیدم مردی که دستش قطع شده چطور؟ امام فرمود: نصف دیه. پرسیدم مردی که یکی از بیضه های او از بین رفته چطور؟ امام فرمود: اگر بیضه چپ باشد دیه کامل دارد. پرسیدم برای چه چنین است؟ مگر فرمودید هر آنچه در بدن دوتا باشد نصف دیه دارد. امام فرمودند برای آنکه فرزند از بیضه چپ به وجود می آید.^۱

شیخ طوسی در حدیث صحیحی^۲ از هشام بن سالم نقل می کند^۳ که از امام صادق (ع) چنین روایت کرده است: «هر آنچه که در بدن انسان دوتایی باشد، در مجموع آن دو یک دیه است و در یکی از آنها، نصف دیه. و هر آنچه که در بدن انسان واحد باشد در آن دیه کامل است».^۴

فقیهان بر اساس این دو روایت، قاعده ای عام پی ریزی نموده اند که بر اساس آن هر عضوی که در انسان از آن دوتا وجود داشته باشد در مجموع آن دو، دیه ی کامل است و در یکی از آن ها نصف دیه و هر عضوی که واحد باشد در آن دیه ی کامل است.^۵ طبق این قاعده، جنایت بر هر عضوی از اعضای انسان که زوج باشد، مثل دست و پا و چشم و گوش، در صورتی که منجر به از بین رفتن هر دو شود، موجب دیه ی کامل و در صورتی که بر یکی از آن دو باشد، موجب نصف دیه ی کامل است و جنایت بر هر عضوی که فرد باشد، مانند زبان و آلت تناسلی موجب دیه ی کامل می باشد. ظاهر روایات پیش گفته درباره هرگونه عضو بدن آدمی اعم از اعضای داخلی و خارجی اطلاق دارند. اما فقیهان درباره این ظهور اولیه هم داستان نیستند. در ادامه به تحلیل دیدگاه فقیهان در این باره پرداخته می شود.

۲-۴. مواجهه فقیهان با موضوع جنایت بر اعضا

فقیهان امامیه برای کشف حکم چگونگی جبران خسارت ناشی از جنایت بر وارد آمده بر اعضا معینی علیه، دیدگاه واحدی ندارند. مهمترین اختلاف آنها به نحوه برداشت از دو روایت پیش گفته باز می گردد. آنان در مواجهه با این روایات و شمول آن نسبت به اعضای داخلی، همداستان نبوده و می توان سه نظریه در این باب را در سخن فقیهان به دست آورد. در ادامه به تبیین این سه دیدگاه پرداخته می شود:

^۱. «مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فَفِي الْوَاحِدِ نِصْفُ الدِّيَةِ مِثْلُ الْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ قَالَ قُلْتُ رَجُلٌ قُتِلَتْ عَيْنُهُ قَالَ نِصْفُ الدِّيَةِ قُلْتُ فَرَجُلٌ قُطِعَتْ يَدُهُ قَالَ فِيهِ نِصْفُ الدِّيَةِ قُلْتُ فَرَجُلٌ ذَهَبَتْ إِحْدَى بَيْضَتَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَتْ الْيَسَارُ فَفِيهَا الدِّيَةُ قُلْتُ وَلِمَ أَلَيْسَ قُلْتُ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ اثْنَانِ فَفِي كُلِّ وَاحِدٍ نِصْفُ الدِّيَةِ قَالَ لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنَ الْبَيْضَةِ الْيُسْرَى» (کلینی، الکافی، ۱۴/۳۹۳).

^۲. سند این روایت به شکل ذیل نقل شده است: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ».

^۳. در متن کتاب «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی این روایت به شکل مستقیم از هشام بن سالم نقل شده اما به قرینه روایات دیگر که شیخ صدوق نیز نقل کرده و در آن به نقل هشام از امام صادق (ع) اشاره شده است، می توان دریافت که در نقل سند این روایت در کتاب «تهذیب الاحکام» افتادگی رخ داده است (ر. ک: ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۴/۱۳۳).

^۴. «كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَفِيهِمَا الدِّيَةُ وَفِي أَحَدِهِمَا نِصْفُ الدِّيَةِ وَمَا كَانَ وَاحِدًا فَفِيهِ الدِّيَةُ» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۲۵۸).

^۵. برای نمونه ر. ک: مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۱۴/۱۰۳؛ نجفی، جواهر الکلام، ۴۳/۱۸۲؛ انصاری شوشتری، الموسوعة الفقهية الميسرة، ۱۴/۵۸۳؛ تبریزی، تنقیح مبانی الاحکام، ۴/۱۶۴؛ زارعی سبزواری، قواعد الفقهية فی فقه الامامیه، ۷/۴۵؛ تسخیری، القواعد الفقهية و الاصولية، ۳/۴۸۳.

برخی^۱ بر این باورند که قاعده بر آمده از دو روایت پیش گفته، درباره اعضایی است که با فقدان آن‌ها امکان حیات برای انسان باقی باشد، هم چون دست و پا و چشم و گوش. از اینرو در جنایت بر اعضای داخلی، ارش ثابت می‌شود.^۲ آیه الله سید صادق روحانی در پاسخ به استفتایی چنین می‌نگارد: «روایات متضمنه دیه در قطع اعضا که «اگر عضو یکی باشد تمام دیه ثابت است و اگر دو تا باشد در هر کدام نصف دیه ثابت است» به حسب ظاهر عضو داخلی را شامل نیست. بنابراین در قطع غده تیروئید که از اعضا داخلی است، دیه نیست، قهراً رجوع به حکومت می‌شود که از آن تعبیر به ارش می‌شود».^۳ گرچه ایشان در ابتدای مباحث مربوط به دیات در کتاب دیگری بیانی دارند که بر حسب آن، دیه به تمامی اعضای بدن تعلق می‌گیرد.^۴ فقیه دیگری نیز پرسش درباره دیه اعضا داخلی را چنین پاسخ گفته است: «در يك کلیه نصف دیه و در کبد تمام دیه ثابت می‌باشد ولی در غدد داخلی بدن، حکومت است».^۵ یکی از فقیهان حقوقدان معاصر در این باره چنین می‌نگارد: «این قاعده که مبتنی بر حدیث است، مثل این روایت که به حدیث عام معروف است: «ما کان فی الجسد منه اثنان ففیه نصف الدية»، منصرف به اعضای ظاهری است نه اعضای باطنی مثل کلیه و مانند آن».^۶

در ادامه به مهمترین ادله باورمندان به این دیدگاه پرداخته می‌شود:

۱-۲-۴-۱. فضای صدور روایات

این دیدگاه وجود دارد که دو روایت عبدالله بن سنان و هشام بن سالم منصرف به اعضای داخلی هستند. چرا که در عصر صدور روایات، جراحات بر اعضای داخلی، نوعاً سبب مرگ آدمی می‌شد و در این حالت، دیه کامل مستقر می‌گشت. اما وارد آمدن صدمه به اعضای ظاهری بدن انسان نوعاً با بقای او همراه بوده و موجب مرگ نمی‌شد. از این رو برای اعضای ظاهری دیات مقدری تعیین گردید. در موارد غیر منصوص نیز ارش برای آنها در نظر گرفته می‌شود. هم چنین در عصر صدور روایات، دانش پزشکی به چنان پیشرفتی دست نیافته بود تا بتواند میزان جراحات بر اعضای داخلی را ارزیابی نماید. بر این اساس، عباراتی مانند «مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ» در روایات، به اعضا داخلی منصرف بوده و نمی‌توان به اطلاق آنها باور داشت.^۷

^۱. این نظریه در استفتاء مرکز تحقیقات فقهی از آیه الله سید کاظم مرعشی، به ایشان نسبت داده شده است (مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، ۱/ ۲۰۸).

^۲. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۳، ص ۶۷۴.

^۳. روحانی، استفتانات، ۲/ ۲۱۱.

^۴. ر.ک: روحانی، منهاج الصالحین، ۳/ ۳۹۳.

^۵. منتظری، استفتانات، ۱/ ۲۷۶.

^۶. گرچی، دیات، ۱۱۲.

^۷. ر.ک: مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، ۱/ ۲۰۸.

در دو روایت بیانگر قاعده عمومی، نمی‌توان پذیرفت که به سبب عدم پیشرفت پزشکی در عصر صدور، موضوع آنها، انصراف به اعضای ظاهری دارد. به این بیان که احکام مندرج در گزاره های شریعت بنا بر اصل اولیه، بیانگر قضیه حقیقیه هستند که در مورد تمام افراد در هر عصری جاری است. حمل کردن آنها بر قضیه خارجی یا قضیه شخصیه معلومه، نیازمند دلیل مستحکمی است. و در مورد مذکور نه تنها نمی‌توان چنین دلیلی را یافت، بلکه قرائن و ادله مخالف با آنها وجود دارد. مهمترین دلیل بر نادرستی این برداشت آن است که ادعای انصراف به اعضاء ظاهری نیازمند دلیل آشکار است و منصرف دانستن عمومیت عباراتی چون «مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ» و «كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ» به اعضای داخلی خلاف قواعد استظهار است.^۱

یکی از دلایل ادعایی باورمندان به ارش، این بود که در عصر صدور، جنایت بر اعضاء داخلی نوعاً سبب مرگ می‌شد و جنایت بر اعضای خارجی نوعاً با حفظ حیات همراه بود. اما پیداست که این دلیل، صلاحیت لازم برای مدعا را ندارد. چرا که جنایات بر برخی از اعضاء داخلی با حفظ حیات مجنی علیه همراه است و جنایت بر شماری از اعضاء خارجی با مرگ فرد همراه است. از این رو حتی بنا بر نظر باورمندان به این دیدگاه، نمی‌توان این جنایات را از شمول قاعده بیرون دانست.

۲-۱-۲. انصراف به قطع عضو

در نظر برخی از باورمندان به ثبوت ارش درباره جنایت بر اعضاء داخلی، دو روایت صحیحیه مربوط به مواردی هستند که در آنها قطع عضو رخ داده باشد. به دیگر بیان ظاهر این دو روایت در مواردی است که قطع و جدا شدن عضو از بدن رخ دهد و این حالت تنها در مورد اعضاء ظاهری بدن متصور است.^۲

ادعای انصراف دو روایت بیانگر حکم، به قطع عضو، با چالش‌های زیر مواجه است:

اولاً) در روایت هشام بن سالم اصلاً از قطع عضو سخن نرفته است. هم چنین در فرازهای ابتدایی روایت عبدالله بن سنان سختی از قطع عضو نیست. بلکه راوی در فرازی درباره دیه قطع دست پرسش می‌کند و امام (ع) دیه آنرا بیان می‌کنند اما در پرسش از دیه اعضایی چون چشم و بیضه، سوال پرسشگر به نحو عموم بوده و پاسخ امام (ع) نیز عام است. در این موارد می‌توان از قاعده ترک استفصال امام (ع) بهره برد و به اطلاق باور پیدا کرد.

ثانیاً) دیات تنها در برابر قطع اعضاء بر ذمه افراد مستقر نمی‌شود. کما اینکه تمامی باورمندان به دیه، وارد آمدن جراحتی که سبب نقص کامل عضو شود را هم مستوجب دیه می‌دانند. برای نمونه اگر با ضربه به چشم، این عضو دچار نقصان تام شود، دیه کامل بر این عمل

^۱. سبزواری، مهذب الاحکام، ۲۹/۲۱۷.

^۲. خویی، مبانی تکملة المنهاج، ۲/۳۸۴.

مستقر خواهد شد. نهایتاً نمی‌توان پذیرفت که روایات به قطع عضو منصرف بوده تا بتوان گفت که قطع عضو تنها در اعضای ظاهری رخ می‌دهد.

۲-۲-۴. شمول قاعده نسبت به اعضای که فقدان آنها سبب مرگ است

این دیدگاه وجود دارد که آن دسته از اعضاي داخلی که فقدانشان سبب مرگ مجنی علیه شود، ديهي مقدر دارند و اگر سبب مرگ نشوند، ارش واجب می‌شود. یکی از مراجع تقلید در پاسخ به این سؤال که آیا قاعده «کل ما کان فی الانسان...» شامل اعضاي داخلی بدن مثل کلیه و... نیز می‌شود و یا این که اختصاص به اعضاي ظاهری بدن دارد، چنین می‌گوید: «به نظر این جانب، قاعده شامل اعضاي رئیسه داخلی مانند کلیه نیز می‌شود، چنان که شامل بعضي امور ظاهری مانند حاجب (ابرو) نمی‌شود. اما اعضاي داخلی که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می‌باشند»^۱ ایشان دلیلی برای این تفصیل بیان نکرده است پس اکثریت فقهای معاصر امامیه معتقدند اعضای داخلی بدن ديهي مقدر دارند زیرا مشمول مفهوم عام قاعدهی ديهي اعضای یکی و دو تایی می‌باشند و دلیلی دال بر انصراف این قاعده نسبت به اعضای داخلی وجود ندارد.

از فتاوی برخی فقیهان نیز به نظر می‌رسد که ایشان، ملاک پرداخت ديه را اثر گذار بودن عضو بر سلامت آدمی دانسته‌اند. برای نمونه آیه الله سبحانی در پاسخ به پرسشی پیرامون ديه اعضاي داخلی از جمله طحال، چنین می‌نگارد: «طحال که در فارسی به آن سپرز می‌گویند عضو زایدی نمی‌باشد، بلکه عضو فعالی بوده و طبق آنچه محققان می‌گویند طحال در تصفیه خون و سیستم ایمنی بدن نقش داشته و در محافظت از بدن در مقابل عفونتها و مرضها تاثیر دارد، بنابراین احتیاطاً باید ديه کامل را بدهد»^۲.

بررسی و نقد

دیدگاه تفصیل میان اعضاء داخلی اثر گذار و بدون اثر قابل پذیرش نیست. چرا که هیچ کدام از اعضاء داخلی را نمی‌توان در روند زیست آدمی بی اثر دانست. این موضوع ریشه در خلقت هر موجود و عضوی بنا بر مصالح زیستی دارد. از این رو نمی‌توان پذیرفت که از بین بردن عضوی مانند معده از نظر اخلال در زیست انسان از جنایت بر قلب، آثار کمتری دارد. به دیگر سخن، اهمیت داشتن عضو را نمی‌توان مناطی برای ثبوت ديه برای جنایت بر آن دانست.

از دیگر سو در بخش از فتاوی آیه الله موسوی اردبیلی چنین آمده است: «... اما اعضاي داخلی که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می‌باشند». در این عبارت، ثبوت ديه وابسته به مرگیا ادامه حیات مجنی علیه دانسته شده است. در حالیکه این دیدگاه نه تنها فاقد دلیل است، بلکه با قواعد مربوط به فقه دیات محالف است. زیرا در ثبوت ديه برای جنایت بر برخی اعضاء ظاهری

^۱. موسوی اردبیلی؛ به نقل از معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱/ ۱۲۲.

^۲. سبحانی، استفتانات، ۳/ ۵۶۸.

مانند چشم، بینی، دست و پا هیچ اختلاف و تردیدی وجود ندارد، در حالیکه از دست دادن این اعضا در بسیاری موارد سبب مرگ نمی شود. پس، علت مندرج در متن فتوا - یعنی سبب بودن جنایت بر مرگ - را نمی توان مناطی برای ثبوت دیه دانست. از این رو، نظریه شمول قاعده، نسبت به تمامی اعضای بدن آدمی با قواعد لغت شناسی، مباحث عمومات بخش الفاظ دانش اصول و قاعده حفظ کرامت ذاتی انسان، تناسب بیشتری دارد.

۳-۲-۴. شمول قاعده نسبت به تمامی اعضای آدمی

شماری از فقهای معاصر امامیه معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه کامل واجب می شود.^۱ این نظر در استفتاءات یکی از مراکز قضایی از حضرات آیات بهجت، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و صانعی به ایشان نیز نسبت داده شده است.^۲ مهمترین دلیل این دیدگاه تمسک به عموم دو روایات پیش گفته است به این بیان که لفظ «کل» هرچیزی را که در انسان است، یعنی اعضا داخلی و خارجی، منافع و جز این موارد را نیز شامل می شود. همچنین این دسته معتقدند اعضایی که سالم بودن آنها مشکوک است مثل برخی اعضای طفل، اصل بر سالم بودن آنها است و از بین بردن آنها موجب دیهی مقدر خواهد بود نه حکومت؛ زیرا اصل در اعضای انسان، سالم بودن آنها است و عدم آن باید ثابت شود.^۳ به نظر می رسد با توجه به کاستی های دو نظریه پیش گفته، نظریه اخیر را می توان با قواعد مربوط به استظهار از روایات همسوتر دانست. گرچه برای این نظریه جز عمومیت لفظ «کل» در دو روایت، دلیل دیگری اقامه نشده است، اما می توان دلایل دیگری برای تقویت این نظریه ارائه داد که در بخش دیدگاه برگزیده به آنه پرداخته می شود.

۳-۴. دیدگاه برگزیده

در این بخش کوشیده شده تا برای اثبات ثبوت دیه برای جنایت بر اعضا داخلی، دلایل نوینی ارائه گردد.

۱-۳-۴. تنظیر به دیه منافع

در فقه اسلامی از دو گونه دیه با عنوان دیه نفس و دیه اعضا (اطراف) سخن رفته است. فقیهان دیه اطراف را به دو دسته کلی دیه اعضا و منافع تقسیم نموده اند.^۴ این برداشت بر شماری از روایات مستند است که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

^۱ برای نمونه ر.ک: سبزواری، مذهب الاحکام، ۲۷۱/۲۹ و ۲۸۷ و ۱۴۳۰ق، ج ۲۹، ص ۲۷۱ و ۲۸۷

^۲ مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، ۲۰۸/۱.

^۳ طوسی، المبسوط فی الفقه الامامیه، ۱۳۵/۷ و ۱۵۱؛ محقق الحلی، شرائع الاسلام، ۱۰۳۲/۴؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۳۵۳/۱۱.

^۴ برای مطالعه بیشتر ر.ک: فاضل هندی، کشف اللثام، ۵۴۸/۱۱؛ علامه حلی، تبصره المتعلمین، ۲۳۳؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۴۲۶/۱۴۱؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۵۰۲/۲۶؛ نجفی، جواهر الکلام، ۲۹۱/۴۳؛ موسوی خوانساری، جامع المدارک، ۲۵۳/۶؛ روحانی، فقه الصادق (ع)، ۳۵۱/۴۰؛ صدر، ماوراء الفقه، ۲۵۴/۹.

- ثقة الاسلام کلینی به اسناد خویش حدیث موثق را از امام صادق (ع) به شکل ذیل نقل می نماید: «امیر المؤمنین علی (ع) درباره مردی که با عصا بر دیگری ضربه زده بود و سبب از بین رفتن، شنوایی، بینایی، گویایی، عقل، جهاز تناسلی و قدرت آمیزش او شده بود به پرداخت شش دینه حکم نمود»^۱.
- همو در حدیث صحیح دیگری از ابو عبیده حذاء چنین گزارش می کند: «از امام باقر (ع) درباره مردی که با گریزی بر سر مردی دیگر زده و سر او شکافته تا به مغزش رسیده و عقلش زایل شده است پرسیدم. امام فرمودند: اگر مضروب زمان نماز و آنچه می گوید و آنچه بدو گفته می شود را نمی فهمد، یک سال منتظر می ماند، اگر در این زمان مرد، ضارب، حبس می شود. و اگر مضروب نمرد ولی عقلش بازنگشت، به سبب زوال عقل، دینه کامل بر عهده ضارب است»^۲.
- شیخ طوسی به اسناد موثق خویش، پرسش ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) را چنین گزارش نموده است: «به ایشان عرض کردم جانم به فدایتان، چه می فرمایید درباره مردی که با تیرک خیمه بر سر مردی دیگر کوفته و عقلش زائل شده؟ امام فرمود: دینه بر عهده اوست»^۳.
- همو در حدیث صحیحی از سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) چنین نقل می نماید: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَيْنِ يَدْعِي صَاحِبَهَا أَنَّهُ لَا يُبْصِرُ قَالَ يُؤْجَلُ سَنَةً ثُمَّ يُسْتَحْلَفُ بَعْدَ السَّنَةِ أَنَّهُ لَا يُبْصِرُ ثُمَّ يُعْطَى الدِّيَّةُ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ هُوَ أَبْصَرَ بَعْدَهُ قَالَ هُوَ شَيْءٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ»^۴.
- همو در حدیث صحیح دیگری از غیاث بن ابراهیم از امام باقر (ع) چنین نقل می کند: «أَنَّ عَلِيًّا (ع) قَضَى فِي رَجُلٍ ضَرَبَ حَتَّى سَلِسَ بَوْلُهُ بِالدِّيَّةِ كَامِلَةً»^۵.

روایات مشابه دیگری درباره استقرار دینه برای از بین بردن منفعت اعضاء در جوامع روایی وجود دارد.^۶

در این روایات، برای از بین رفتن کارکرد عضوی دینه تعیین شده است. فقیهان بر اساس همین نصوص، دینه کامل برای از بین رفتن کامل کارکرد عضوی خاص را پذیرفته و برای از بین رفتن بخشی از کارکرد آن آرش در نظر گرفته اند.^۷ بر اساس این روایات مواردی مانند ذهاب عقل، از بین رفتن حس بویایی، شنوایی، بینایی، لامسه، قدرت تکلم از بین رفتن قدرت جماع و نیز ایجاد بیماری هایی مانند بی

^۱. «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بِعَصَا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلِسَانُهُ وَعَقْلُهُ وَفَرْجُهُ وَانْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَهُوَ حَيٌّ بِسِتِّ دِيَّاتٍ» (کلینی، الکافی، ۴۲۰/۱۴).

^۲. «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بِعُمُودٍ فَسَطَّاطٍ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً، فَأَجَافَهُ حَتَّى وَصَلَتِ الضَّرْبَةُ إِلَى الدِّمَاغِ، فَذَهَبَ عَقْلُهُ؟ فَقَالَ (ع): إِنْ كَانَ الْمَضْرُوبُ لَا يَعْقِلُ مِنْهَا الصَّلَاةَ، وَلَا يَعْقِلُ مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ، فَإِنَّهُ يُنْتَظَرُ بِهِ سَنَةٌ، فَإِنْ مَاتَ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّنَةِ، أُفِيدَ بِهِ ضَارِبُهُ، وَإِنْ لَمْ يَمُتْ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّنَةِ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ عَقْلُهُ، أُغْرِمَ ضَارِبُهُ الدِّيَّةَ فِي مَالِهِ لِذَهَابِ عَقْلِهِ» (همان، ۴۱۸/۱۴).

^۳. «قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَأْسَ رَجُلٍ بِعُمُودٍ فَسَطَّاطٍ فَأَمَةٍ يَعْنِي ذَهَبَ عَقْلُهُ قَالَ عَلَيْهِ الدِّيَّةُ» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۵۲/۱۰).

^۴. همان، ۲۶۶/۱۰.

^۵. همان، ۲۵۱/۱۰.

^۶. برای مطالعه بیشتر ر.ک: حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۵۷-۳۶۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ۴۱۳/۱۰۱.

^۷. برای نمونه ر.ک: مقدس اردبیلی، مجمع الفائده والبرهان، ۴۲۷-۴۲۸ و ۴۳۰؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۳/۱۱؛ نجفی، جواهر الکلام، ۲۹۴/۴۳.

۲۹۸-۲۹۹، ۳۰۲ و ۳۱۰؛ روحانی، فقه الصادق (ع)، ۳۵۰/۴۰، ۳۵۶ و ۳۶۳، موسوی خوانساری، جامع المدارک، ۲۵۳/۶؛ خویی، موسوعة الامام الخوئی،

۴۴۱/۴۲؛ تبریزی، تنقیح مبانی الاحکام، ۲۶۰/۴.

اختیاری در دفع ادرار و مدفوع سبب استقرار دیه خواهد شد. به این بیان که از بین رفتن منفعت به نحو کامل سبب دیه کامل و از بین رفتن بخشی از کارکرد عضو سبب استقرار همان مقدار به نسبت دیه کامل خواهد شد. افزون بر این روایات خاص، فقیهانی از دو روایت عامی که درباره دیه اعضاء فرد و زوج گفته شد، چنین فهمیده اند که در سلب منافع اعضاء بر اساس جنایت، دیه وجود دارد.^۱

از این روایات می توان در قامت شاهی برای اثبات حکم دیه اعضاء داخلی بهره برد. به این بیان که در مورد تقویت منافع اعضاء در روایات، به قطع عضو یا آسیب ظاهری به آن اشاره نشده است. بلکه عدم کارایی شماری از اعضاء و از بین رفتن حواس، سبب ثبوت دیه کامل در نظر گرفته شده است. بر این اساس می توان دریافت منافع و کارایی اعضاء مؤلفه هایی هستند که می توان زوال آنها را موجب ثبوت دیه دانست. در این روایات هم از عضو داخلی یا خارجی سخنی به میان نیامده است. برای نمونه عنوان عمومی ذهاب عقل یا نابینایی در نظر گرفته شده است. و در شماری از روایات به عدم کارایی اعضاء با در نظر داشتن موجودیت ظاهری آنها اشاره شده است. همین مناط را می توان درباره اعضاء داخلی بدن نیز جاری دانست. برای نمونه اگر آسیب به حلزون داخلی گوش به نحوی باشد که سبب از بین رفتن کارکرد غایی گوش - یعنی شنوایی - شود، بر حسب روایات دیه یک گوش برای آن ثابت خواهد بود. اگر کارکرد اعضاء داخلی نیز مختل گردد، همین قاعده جاری خواهد بود.

۲-۳-۴. محاسبه پذیر بودن کارکرد اعضاء در عصر کنونی

باور به ثبوت ارش برای برای دیه اعضاء داخلی، مستلزم آن است که روشی برای تعیین خسارت تعیین شود. سه راهکار برای این تعیین ارش متصور است: (۱) نظریه قاضی، (۲) تراضی و صلح طرفین در توافق بر یک قیمت مشخص و (۳) مقایسه با قیمت بردگان. از آنجا که قاضی نیز ملزم است بر اساس ضوابطی حکم نماید، عملاً جز راههای دوم و سوم در مقام عمل متصور نخواهد بود. باور به مصالحه میان جانی و مجنی علیه را نمی توان راهکاری همیشگی برای محاسبه ارش دانست. چرا که در بسیاری از موارد، صلح اختیاری ممکن نیست. صلح قهری هم به سبب تفاوت و تعدد موارد ارش به سادگی قابل تحصیل نیست.^۲

در این حالت بسیاری از فقیهان بر این باورند که باید قیمت عبد سالم و عبدی که جراحتی مشابه به او وارد شده را به دست آورد و این تفاوت قیمت را به نسبت قیمت کل عبد، محاسبه نمود. آنگاه این نسبت را به دیه کامل محاسبه نمود تا در نهایت میزان ارش تعیین گردد.^۳ اما این سخن در عصر کنونی، محاسبه ارش به نحو قیمت گذاری برده سالم و معیوب سخنی معقول نمی نماید. چرا که نمی توان با سنج

^۱ شهید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، ج ۲، صص ۱۹-۲۰؛ محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۴۱۲؛ حسینی عاملی، محمد جواد، مفتاح الکرامه، ج ۲۶، ص ۵۰۲.

^۲ برای مطالعه بیشتر ر.ک: حاجی ده آبادی، مجموع مقالات، ۱/۱۶۰-۱۶۱.

^۳ برای مطالعه ن.ک: علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ۲۲/۵؛ خویی، موسوعه آیه الله خویی، ۲۳/۴۲.

خرد پسندی، تفاوت قیمت میان انسان سالم و معیوب را محاسبه نمود! بر این اساس عده ای با بنیان این رو مخالفند^۱ و برخی دیگر معتقدند این روش از فقه اهل سنت به فقه شیعی راه یافته است.^۲

به نظر می‌رسد عدم پرداختن فقیهان به حکم جنایت بر اعضاء داخلی در دوره های پیشینی، به علل مختلفی بستگی داشته که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

(الف) در آن زمان، جنایت بر اعضای داخلی که منجر به از بین رفتن کامل منفعت عضو یا جدا شدن آن شود، به ندرت روی می‌داد. محتمل است که دلیل آن سادگی وسایل نقلیه و کم بودن حوادث مرتبط با تصادفات رانندگی و عدم وجود مواد شیمیایی یا مواد تشعشعی که منجر به تلف شدن این اعضا شود. به دیگر سخن، از بین رفتن محسوس این اعضاء بدون وارد آوردن جراحات ظاهری دیگر کمتر رخ می‌نموده است.

(ب) در آن زمان، به دلیل ضعف امکانات پزشکی، در صورت از بین رفتن این اعضاء، احتمال مرگ مجنی علیه زیاد بود در نتیجه دیه‌ی نفس واجب می‌شد.

(ج) حتی اگر تقویت یک عضو داخلی، منجر به مرگ مجنی علیه نمی‌شد، امکانات پزشکی آن زمان، این امکان را به آن‌ها نمی‌داد تا به شکل قاطع، نوع و میزان جنایت بر آن عضو را مشخص کنند تا در نتیجه برای آن دیه تعیین کنند

اما امروزه با توجه به پیشرفت‌های چشمگیر علم پزشکی، امکان شناسایی دقیق این اعضا و میزان کارکرد و نقش آن‌ها در حفظ حیات انسان فراهم شده است؛ در نتیجه این ضرورت ایجاد می‌شود که به صورت دقیق‌تر و موشکافانه، جنایات وارده نسبت به این اعضا مورد بررسی واقع شود و حکمی که به موازین و اصول شرع و مقاصد شریعت نزدیکتر است، برای این اعضا صادر گردد؛ به ویژه که شیوه‌ی زندگی انسان تغییر کرده و جنایت بر این اعضا بیشتر روی می‌دهد. بنابراین اگر عضو داخلی، فرد باشد، جنایت بر آن به نحو از کار انداختن آن به نحو کلی، دیه کامل را در بردارد. اما در اعضای داخلی زوج مانند ریه و کلیه، هر کدام دارای نیمی از دیه خواهند بود. نیک هویداست با پیشرفت علم پزشکی در عصر امروز، می‌توان دریافت که میزان از کار افتادگی هر یک از اعضاء داخلی چقدر است. بر این اساس، می‌توان همین نسبت را در مورد دیه کامل آنها اعمال نمود. برای نمونه اگر بر حسب نظر متخصصان، جراحتی سبب از کار افتادن نیمی از روده بزرگ گردد، نیمی از دیه انسان کامل به آن تعلق می‌گیرد و اگر جنایتی سبب از کار افتادن ثلث یکی از دو ریه گردد، یک ششم دیه کامل به آن تعلق می‌گیرد.

^۱. موسوی خوانساری، مدارک الاحکام، ۲۶۹/۶.

^۲. موسوی اردبیلی، فقه الدیات، ۳۱۸-۳۱۹.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه گذشت، دستاوردهای نوشتار حاضر عبارتند از:

۱. بر خلاف دیدگاه برخی لغت پژوهان، مفهوم «عضو بدن» را نمی توان به مواردی محدود دانست که تنها در ظاهر بدن انسان وجود داشته یا استخوانی را در بردارند. بلکه بر اساس اطلاعات کاربردی همین لغت پژوهان در کاربرست عضو به اعضای داخلی و نیز اشارات احادیث، عضو آدمی عبارت است از هر یک از قسمت های داخلی و بیرونی بدن انسان.
۲. دیه اعضای داخلی در نگاشته های فقیهان متقدم و حتی متاخران، مورد توجه قرار نگرفته است. تنها در دهه های اخیر با پیشرفت دانش پزشکی، جنایت بر این اعضا و عقوبت مالی برای آنها مورد توجه شماری از فقیهان قرار گرفته است. از این رو موضوع کیفیت محاسبه عقوبت مالی برای چنایات بر اعضای داخلی را می توان در شمار مسائل مستحدثه جای داد.
۳. با بررسی نظرات فقیهان در مواجهه با مساله پیش گفته، سه دیدگاه ذیل قابل ارزیابی است: وجوب پرداخت دیه، وجوب پرداخت ارش و وجوب پرداخت دیه برای اعضای ریسه و تاثیر گذار.
۴. اختلاف دیدگاه فقیهان در مساله به نحوه استظهار ایشان از دو روایت معروف به صحیحہ عبدالله بن سنان و هشام بن سالم بر می گردد. این دو صحیحہ بیانگر حکم کلی وجوب دیه کامل در اعضای فرد و نیمی از دیه در اعضای زوج بدن آدمی است.
۵. شماری از فقیهان معاصر امامیه معتقدند در اعضاي داخلی بدن ديه کامل واجب می شود؛ زیرا قاعده ای اعضای زوج و فرد عام بوده و شامل هر عضوی از اعضاي بدن انسان اعم از اعضاي ظاهری و باطنی می شود.
۶. برخی دیگر از فقیهان بر این عقیده اند که با جنایت بر این اعضا، ارش واجب می شود. زیرا دو روایت صحیحہ به اعضا خارجي، انصراف دارند. چرا که در عصر صدور، از بین رفتن اعضاي داخلی، غالباً باعث مرگ مجنی علیه می شده در نتیجه ديه عضو در ديه نفس تداخل کرده و جانی محکوم به پرداخت ديه نفس بوده است، حال آن که در همان زمان، با جنایت بر اعضاي ظاهری همچون دست و پا و گوش و چشم، امکان حیات مجنی علیه وجود داشته است.
۷. دیدگاه برگزیده این است که نمی توان به سادگی از عموم عباراتی چون «مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ» و «كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ» چشم پوشی نمود. چرا که اصل اولیه، بیان احکام به نحو قضیه حقیقه است نه قضیه خارجی مطابق با نیازهای عصر صدور روایات. هم چنین انصراف این روایات به قطع عضو به دو دلیل ذیل قابل پذیر نیست: اجماع بر وجوب دیه بر جنایت سالب کارکرد تام عضو بدون قطع شدن آن و نیز عدم استفصال امام (ع) در مقام پاسخ گویی که سبب باور به عمومیت حکم می گردد.

منابع و مأخذ

• قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی. من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. ۱۴۱۳ق.
۲. ابن براج، عبدالعزیز. المذهب. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۰۶ق.
۳. ابن زهره، محمد بن احمد، غنیة النزوع فی علمی الاصول و الفروع. قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵ش.

۴. ابن فارس، احمد بن فارس. معجم مقاييس اللغة. قم: مكتب الاعلام الاسلامي. ۱۴۰۴ق.
۵. ابن فهد حلي، احمد بن محمد. المهذب البارع في شرح مختصر النافع. قم: اسلامي. ۱۴۰۷ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مكرم بن علي. لسان العرب. بيروت: دار صادر. الطبعة الثالثة: ۱۴۱۴ق.
۷. ابوالبقاء، أيوب بن موسى. الكليات. بيروت: مؤسسة الرسالة. ۱۳۹۱ق.
۸. أزهرى، محمد بن أحمد. تهذيب اللغة. بيروت: دار إحياء التراث. ۱۴۲۱ق.
۹. اكرمي، روح الله. (۱۳۹۴). «ديه طحال: نقدي بر رأي وحدت رويه ديوان عالي كشور». پژوهش های حقوق كیفري. شماره ۱۲. صص ۱۲۱-۱۴۶.
۱۰. انصاری شوشتری، محمد علي. الموسوعة الفقهية الميسرة. قم: مجمع الفكر الاسلامي. ۱۴۱۵ق.
۱۱. بجنوري، سيد محمد. مجموعه مقالات فقهی و حقوقی. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، ۱۳۸۰.
۱۲. تبریزی، میرزا جواد. تنقيح مباني الاحكام. قم: دار الصديقه الشهيده سلام الله عليها. ۱۳۸۷ش.
۱۳. تسخيرى، محمد علي. القواعد الاصولية و الفقهية. قم: مجمع جهانى تقريـب بين مذاهب اسلامي. ۱۴۳۱ق.
۱۴. حاجي ده آبادى، احمد. (۱۳۸۳). «قاعده ديه اعضاء در فقه اماميه و اهل سنت». نشریه حقوق اسلامي، شماره ۲۰، پاییز، صص ۱۳۷-۱۶۸.
۱۵. حاجي ده آبادى، احمد. مجموعه مقالات. تهران: ترنم قلم. ۱۳۹۵.
۱۶. حرعالملي، محمد بن الحسن. وسائل الشيعة. بيروت: دار إحياء التراث العربي. پنجم: ۱۴۰۳ق.
۱۷. حسینی عاملی، سيد محمد جواد. مفتاح الكرامه في شرح قواعد العلامة. قم: دفتر انتشارات اسلامي. ۱۴۱۹ق.
۱۸. حمد اللهی، عارف و محسن جهانگیری. (۱۳۹۸). «قاعده ديه اعضاء فرد و زوج در فقه اماميه و اهل سنت». مصباح الفقاهه، شماره ۴، پاییز و زمستان، صص ۱۰۳-۱۲۴.
۱۹. خویی، سيد ابوالقاسم. مباني تكملة المنهاج. قم: مؤسسه احياء الآثار الامام الخويي. ۱۴۲۲ق.
۲۰. خویی، سيد ابوالقاسم. موسوعة الامام الخويي. قم: مؤسسه احياء الآثار الامام الخويي. ۱۴۱۸ق.
۲۱. رازي، زين الدين أبو عبدالله محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الحنفي. مختار الصحاح. بيروت: المكتبة العصرية - الدار النموذجية. پنجك: ۱۴۲۰ق
۲۲. روحاني، سيد محمد صادق. استفتائات (فارسی). قم: حديث دل. ۱۳۸۳ش.
۲۳. روحاني، سيد محمد صادق. فقه الصادق (ع). قم: منشورات الاجتهاد. ۱۴۲۹ق.
۲۴. روحاني، سيد محمد صادق. منهاج الصالحين: الملحقات، شرح و إعداد: مصطفى محمد مصري عاملی. بيروت: دار بلال للطباعة و النشر. دوم: ۱۴۳۵ق.
۲۵. زارعی سبزواری، عباسعلي. القواعد الفقهية في الفقه الاماميه. قم: جامعه مدرسین. ۱۴۳۰ق.
۲۶. زبیدی، محمد بن عبدالرزاق. تاج العروس. بيروت: دارالهداية. ۱۳۰۶ق.

۲۷. زراعت، عباس. شرح قانون مجازات اسلامی (بخش دیات). بی جا، بی نا. چاپ دوم.
۲۸. سبحانی، جعفر. احکام الدیات فی الشریعه الاسلامیه الغراء. قم: مؤسسه امام صادق (ع). ۱۳۸۲.
۲۹. سبحانی، جعفر. استفتائات. قم: مؤسسه امام صادق (ع). ۱۳۹۴ ش.
۳۰. سبحانی، جعفر. اصول الفقه المقارن فیما لا نص فیہ. قم: مؤسسه امام صادق (ع). ۱۳۸۳.
۳۱. سبزواری، سیدعبد الاعلی. مذهب الأحکام. بیروت: مؤسسة المنار. ۱۴۳۰ ق.
۳۲. سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر. معجم مقالید العلوم فی الحدود والرسوم. قاهرة: مكتبة الآداب. ۱۴۲۴ ق.
۳۳. شربینی، شمس الدین محمد بن أحمد. مغنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج. بی جا. بیروت: دارالمعرفة. چهارم: ۱۴۳۱ ق.
۳۴. شهید اول، محمد بن مکی. القواعد و الفوائد. قم: مكتبة المنیر. بی تا.
۳۵. صانعی، یوسف. استفتائات قضایی. قم: میثم تمار، ۱۳۸۱.
۳۶. صدر، سید محمد. ماوراء الفقه. بیروت: دار الاضواء. ۱۴۳۰ ق.
۳۷. طباطبائی کربلایی، سید علی. ریاض المسائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۲۲ ق.
۳۸. الطوسی، محمد بن الحسن بن علی. المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء آثار الجعفریة. سوم: ۱۳۷۸ ق.
۳۹. طوسی، محمد بن جعفر. تهذیب الاحکام. تحقیق حسن الموسوی الخراسانی. تهران: دار الکتب الاسلامیه. چهارم: ۱۴۰۷ ق.
۴۰. علامه حلی، حسن بن یوسف. تبصره المتعلمین. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۴۱۱ ق.
۴۱. علامه حلی، حسن بن یوسف. تحریر الاحکام. قم: مؤسسه امام صادق (ع). ۱۴۲۰ ق.
۴۲. فاضل آبی، الحسن بن أبی طالب. کشف الرموز. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۰۸ ق.
۴۳. فاضل هندی، محمد بن حسن. کشف اللثام عن قواعد الاحکام. قم: اسلامی. ۱۴۱۶ ق.
۴۴. فیومی، أحمد بن محمد بن علی. المصباح المنیر. بیروت: المكتبة العلمیه. ۱۴۱۸ ق.
۴۵. قلعه جی، محمد رواس؛ قنیزی، حامد صادق. معجم لغة الفقهاء. بی جا: دار النفائس. الطبعة الثانية.
۴۶. کاتوزیان، ناصر. الزام های هارج از قرار داد ضمان قهری. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۸۲.
۴۷. کاشف الغطاء، علی. مصادر الحكم الشرعی والقانون المدنی. نجف: مطبعة الآداب. ۱۴۰۸ ق.
۴۸. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. قم: دار الحديث. ۱۴۲۹ ق.
۴۹. گرجی، ابوالقاسم. دیات. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. اول: ۱۳۸۰ ش.
۵۰. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۴۰۳ ق.
۵۱. مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری. قم: مرکز تحقیقات فقهی. دوم: ۱۳۸۲.
۵۲. محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الاسلام. بیروت: دار الاضواء. ۱۴۰۳ ق.

۵۳. محمودیان اصفهانی، کامران و همکاران. (۱۳۹۶). «جستاری در باب جنایت بر اعضای داخلی؛ بازخوانی انتقادی نظریه دیه معین». پژوهش‌های حقوق کیفری، شماره ۱۹، صص ۹-۴۰؛ تابستان.
۵۴. مدنی کاشانی، رضا. کتاب الدیات. قم: جامعه مدرسین. ۱۴۰۸ق.
۵۵. مرتضوی، سید عبدالهادی. فقه استدلالی: دیات. مشهد: حوزه علمیه خراسان. ۱۳۹۹.
۵۶. مرداوی، علی بن سلیمان بن أحمد. الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف. بی جا: دار إحياء التراث العربي. دوم: ۱۴۱۸ق.
۵۷. مرعشی شوشتری، سید محمد حسن. دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام. تهران: میزان. ۱۳۷۶.
۵۸. معاونت آموزش قوه قضایی. مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری. تهران: جنگل. ۱۳۸۸.
۵۹. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان. قم: دفتر نشر اسلامی. ۱۳۶۳.
۶۰. منتظری، حسینعلی. استفتائات. تهران: سایه. ۱۳۸۴.
۶۱. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم. فقه الدیات. قم: دارالعلم المفید. ۱۴۱۶ق.
۶۲. موسوی خوانساری، سید احمد. جامع المدارک. تهران: مکتبه الصدوق. ۱۳۵۵ش.
۶۳. میرزای قمی، ابوالقاسم. القوانين المحکمه فی الاصول. قم: احیاء الکتب الاسلامیه. ۱۴۳۰ق.
۶۴. نجار، محمد و دیگران. المعجم الوسیط. قاهره: دارالدعوه. ۱۴۰۹ق.
۶۵. نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام. قم: دار الکتب الاسلامیه. ۱۳۶۳ق.
۶۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه بر مذهب اهل البيت علیهم السلام. ۱۳۸۷.